

تحلیل فقهی

وضعیت تملک موصی به

در اثر قتل موصی توسط موصی له*

- حمید مسجدرائی^۱
- حسن پورلطف‌اله^۲
- رضا الهامی^۳

چکیده

قتل موصی توسط موصی له در وصیت تملیکی، در عین حال که چالش برانگیز و فاقد پیشینه تحقیقاتی است، شائبه این مسئله را مطرح می‌سازد که آیا چنین قتلی می‌تواند محرومیت موصی له از تملک موصی به را فراهم نماید؟ طبق بررسی‌های صورت گرفته، سه دیدگاه فقهی در این زمینه قابل احصاء است که مطابق نظر مشهور، قتل موصی توسط موصی له، تأثیری نسبت به تملک موصی به نداشته و موصی له همچنان مالک موصی به شمرده می‌شود. اما دو دیدگاه دیگر با اندکی تفصیل، مبتنی بر این است که قتل موصی توسط موصی له، همچون باب میراث، موجب حرمان موصی له از موصی به می‌شود. نوشتار حاضر با روش توصیفی

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۱۶ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۰۵.

۱. دانشیار دانشگاه سمنان (نویسنده مسئول) (h_masjedsaraie@semnan.ac.ir).

۲. دکتری فقه و حقوق اسلامی دانشگاه سمنان (hassan.pourlotfollah66@gmail.com).

۳. استادیار دانشگاه تبریز (dr.elhami.reza@gmail.com).

تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، ضمن تحلیل و ارزیابی نقادانه مبانی فقهی دیدگاه‌های مطرح و نیز با بهره‌گیری از مستندات و مؤیدات موجود، دیدگاه خلاف مشهور را قابل دفاع دانسته و حرمان موصی‌له از موصی‌به را از نقطه قوت بیشتری برخوردار می‌داند؛ با این استدلال که از سویی، هیچ دلیل و مستندی وجود ندارد که بر عدم مانعیت قتل از وصیت تملیکی تصریح نماید، و اطلاق آیات و روایات و اصل به عنوان عمده دلیل دیدگاه مشهور، هر کدام از جهاتی قابل خدشه بوده و صلاحیت اثبات دیدگاه مشهور را ندارد. از سوی دیگر، مستنداتی چون اقتضای عرف و اراده عموم، بهره‌گیری از حکم حرمان قاتل از میراث مورث با شیوه تنقیح مناط و الغای خصوصیت و بلکه فحوی الخطاب این حکم، حرمان موصی‌له از موصی‌به را موجه و معقول می‌نماید. با این مبنا، تعمیم مفاد ماده ۸۸۰ قانون مدنی به باب وصیت تملیکی نیز به قانون‌گذار عرفی پیشنهاد می‌شود.

واژگان کلیدی: وصیت تملیکی، قتل، حرمان، ارث، موصی، موصی‌له.

بیان مسئله

قتل موصی توسط موصی‌له بعد از وصیت تملیکی، یکی از مسائل چالش‌برانگیز و در عین حال کاربردی است که در منابع حقوقی چندان به آن پرداخته نشده است. وصیت تملیکی عقدی است که در آن، کسی عین یا منفعتی را از مال خود برای زمان بعد از فوتش به دیگری مجاناً تملیک می‌کند (ماده ۸۲۶ ق.م.م.). حال ممکن است بعد از انعقاد چنین وصیتی، موصی‌له اقدام به قتل شخص موصی کند و در چنین موقعیتی، از آنجا که از یکسو عرفاً ماهیت وصیت تملیکی شابهت زیادی به میراث دارد و از سوی دیگر، عمده مناط مانعیت قتل از ارث، در وصیت تملیکی نیز متصور است، این مسئله مطرح می‌شود که قتل موصی توسط موصی‌له چه تأثیری بر آثار مترتب بر وصیت تملیکی دارد؟ به عبارت دیگر، آیا این امکان وجود دارد که همچون باب میراث، موجب حرمان موصی‌له از موصی‌به شود؟

طبق بررسی‌های صورت‌گرفته در منابع فقهی و استقصاء نظرات محققان و صاحب‌نظران این عرصه، سه دیدگاه فقهی در این زمینه قابل احصاء است که در این نوشتار، سعی شده ضمن نقل اقوال توأم با تحلیل و ارزیابی نقادانه مبانی فقهی آن‌ها و با

بهره‌گیری از مستندات و مؤیدات موجود، به تحلیل و بررسی مسئله پرداخته شود و دیدگاهی که با مبانی عقلی و نقلی همسویی بیشتری دارد، به عنوان قول صواب ارائه گردد. در ادامه به تبیین هر یک از این دیدگاه‌ها می‌پردازیم.

۱. دیدگاه‌های فقهی و نقد آنها

۱-۱. دیدگاه اول: عدم تأثیر قتل موصی بر مقتضای وصیت تملیکی

مشهور فقیهان بر این باورند که قتل موصی توسط موصی له مانع از دستیابی موصی له به موصی به (مورد وصیت) نمی‌شود (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۵۴/۴؛ علامه حلی، ۱۴۲۰: ۳۶۸/۳؛ بیهقی کیدری، ۱۴۱۶: ۳۵۹؛ کرکی عاملی، ۱۴۱۴: ۷۴/۱۰؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶: ۲۰۳/۱۱). مثلاً فاضل هندی این دیدگاه را مقتضای مذهب امامیه دانسته، معتقد است:

«مقتضای مذهب امامیه، این است که وصیت برای قاتل صحیح می‌باشد؛ چرا که مانعی از آن وجود ندارد» (فاضل هندی، ۱۴۱۶: ۲۰۱/۱۱).

ابن ادریس نیز در این زمینه تصریح می‌کند:

«الوصیة للقاتل جائزة، لأنها ليست بميراث» (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۲۰۳/۳)؛ وصیت برای قاتل جایز است؛ زیرا وصیت، میراث نیست.

علامه حلی نیز در کتاب *تحریر الاحکام* معتقد است:

«وصیت برای قاتل صحیح می‌باشد؛ چه قتل ارتکابی، عمدی باشد یا خطایی، و چه بعد از ایراد جراحت، "موصی" به نفع جانی وصیت کند یا قبل از آن» (علامه حلی، ۱۴۲۰: ۳۶۸/۳).

اما دلیل انتساب این دیدگاه به مشهور، فارغ از کاوش در منابع فقهی و احصاء نظرات فقیهان، تصریح برخی از صاحب‌نظران به اشتها این قول است؛ مثلاً علامه حلی در کتاب *مختلف الشیعه*، صحت وصیت برای قاتل را قول مشهور فقیهان شمرده (همو، ۱۴۱۳: ۳۷۷/۶) و شهید ثانی نیز این دیدگاه را منتسب به اکثر فقیهان دانسته و نوشته است:

«اکثر فقیهان، وصیت برای قاتل را جایز دانسته‌اند و این همسو با نظر شیخ طوسی در

کتاب خلاف است و این قول، ملازم با این است که چنین وصیتی تاثل نافذ می‌باشد» (جبعی عاملی، ۱۴۱۳: ۱۵/۳۱۰).

ناگفته نماند که از فقهای اهل سنت نیز مالک و اهل حجاز، قائل به جواز وصیت برای قاتل هستند و این دیدگاه، یکی از دو قول شافعی نیز هست (ابن قدامه مقدسی، بی‌تا: ۵۷۰/۶). پس مطابق این دیدگاه، قتل موصی توسط موصی له، نسبت به صحت وصیت و ترتب اثر آن، هیچ تأثیری نداشته و موصی له همچنان استحقاق مطالبه موصی به را دارد.

مبانی فقهی دیدگاه اول و نقد آن

دلیل اول: اطلاق آیات

عمده دلیل قائلان به صحت وصیت برای قاتل، اطلاق آیاتی چون «مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ» (نساء/ ۱۱) یا «الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ» (بقره/ ۱۸۰) می‌باشد که دلالت دارد بر اینکه در صحت وصیت، تفاوتی نیست بین اینکه موصی له، قاتل یا غیر قاتل باشد؛ یعنی در هر دو حالت، وصیت صحیح و نافذ می‌باشد (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۵۴/۴). یعنی از آنجا که این آیات، که در مقام بیان احکام وصیت هستند، بین موصی له قاتل و غیر قاتل تفاوتی قائل نگردیده‌اند، از اطلاق مفاد این آیات می‌توان استفاده کرد که قتل موصی توسط موصی له، به صحت و ترتب آثار وصیت خللی وارد نمی‌سازد. از این روست که برخی از محققان با عبارت «لأن أدلة جواز الوصية عامة» بر این باورند که مقتضای عموم ادله وصیت آن است که قتل، مانع از صحت وصیت نمی‌شود (مغنیه، ۱۴۲۱: ۴۶۸/۲). یعنی خواه موصی له اقدام به قتل موصی کند و خواه قاتل نباشد، در هر حال، مشمول عموم ادله وصیت قرار گرفته و وصیت صحیح می‌باشد.

دلیل دوم: اطلاق روایت

در برخی منابع روایی اهل سنت، حدیثی از طریق اسماعیل بن عیاش از شرحبیل بن مسلم از ابوامامه باهلی از پیامبر ﷺ آمده است: «أَلَا إِنَّ اللَّهَ أُعْطِيَ كُلَّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ فَلَا وَصِيَّةَ لِلوَارِثِ» (ابن ماجه قزوینی، بی‌تا: ۹۰۵/۲: ترمذی، ۱۹۷۵: ۴۳۳/۴)؛ آگاه باشید که همانا خداوند برای هر صاحب حقی، حقش

را اعطا نموده است؛ پس وصیتی برای وارث نیست.

وجه استدلال به روایت فوق بدین ترتیب است که روایت مذکور، دلالت بر این دارد که وصیت فقط برای غیر وارث صحیح است و شکی نیست که قاتل هم غیر وارث است؛ پس وصیت برای قاتل نیز صحیح می‌باشد (نجم‌الدین، ۱۴۲۸: ۱۷۹/۲؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶: ۲۰۳/۱۱). یعنی از آنجا که در این روایت، وصیت انحصاراً برای وارث منع شده است، پس مفاد روایت در واقع حاکی از این است که وصیت برای قاتل نیز چون غیر وارث محسوب می‌شود، صحیح و مترتب اثر است.

ملاحظات

استناد به اطلاق آیات و روایت فوق، که عمده دلیل مشهور محسوب می‌شود، محل اشکال است؛ بدان‌جهت که:

اولاً، ناگفته پیداست که به عقیده بسیاری از عالمان اصول، لفظ مطلق دلالت وضعی بر اطلاق ندارد؛ به همین جهت برای استفاده اطلاق از یک لفظ باید به قرائن خارجی تمسک جست. مهم‌ترین قرینه‌ای که به کمک آن می‌توان از یک لفظ مطلق، استفاده اطلاق کرد، مقدمات حکمت است. منظور از مقدمات حکمت، شرایطی است که شنونده در صورت اجتماع آن شرایط، از لفظ استفاده اطلاق می‌نماید (محقق داماد، ۱۳۷۷: ۹۹). فارغ از اختلاف نظر در مورد شمار مقدمات حکمت، یکی از مقدماتی که بسیاری از اصولیان، وجود آن را در تحقق اطلاق کلام ضروری می‌دانند، در مقام بیان بودن متکلم است؛ یعنی باید احراز شود که گوینده در صدد تبیین تمام منظور و مقصود خویش است (غروی نائینی، بی‌تا: ۵۲۸/۱؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۲۴۷-۲۴۹؛ مظفر، ۱۳۷۵: ۱۸۵/۱)؛ چرا که گاهی متکلم تنها در مقام بیان یکی از احکام یا آثار موضوع مورد نظر است و نسبت به سایر احکام و آثار آن ساکت است؛ یعنی هرچند گوینده در مقام بیان مراد خویش است، ولی کلام او ناظر به یک یا چند حکم خاص است، در چنین صورتی نمی‌توان در مورد احکام، خصوصیات و آثاری که مورد نظر گوینده نیست، به اطلاق کلامش تمسک کرد. پس همواره باید مراد اصلی گوینده را به دست آورد و تنها در قلمرو بیان وی به اطلاق کلامش تمسک جست (موسوی خمینی، بی‌تا: ۷۱).

حال با شناخت اینکه یکی از مقدمات اصلی اطلاق گیری از کلام، «احراز» در مقام بیان بودن گوینده نسبت به آن جهت استنادی است، از روایت فوق نه تنها در مقام بیان بودنِ راوی نسبت به «شخص قاتل» در وصیت تملیکی احراز نمی‌شود، بلکه ظاهر مفاد روایت، حاکی از این است که فقط حکم عدم جواز وصیت برای وارث را بیان کرده و نسبت به خصوصیات دیگر ساکت می‌باشد؛ به ویژه مسئله مورد بحث که کاملاً خروج موضوعی از روایت محسوب می‌شود و در مقام بیان بودنِ روایت نسبت به حکم آن، چندان معقول به نظر نمی‌رسد و در چنین شرایطی، استناد به اطلاق کلام، خارج از قواعد اصولی است.

ثانیاً، روایت مذکور فارغ از اشکال دلالتی مذکور، اشکال سندی هم دارد؛ چرا که از یکسو این روایت در هیچ یک از منابع حدیثی شیعه وارد نشده و فقط در منابع حدیثی اهل سنت نقل شده است که این به نوبه خود، موجب ضعف یک روایت یا حداقل قابل اطمینان نبودن مفاد آن می‌شود و نمی‌توان به چنین روایتی در مقام افتاء مسائل مهم استناد نمود. از سوی دیگر در مقابل این روایت، روایات دیگری هم در منابع حدیثی اهل سنت نقل شده که قتل را صراحتاً مانع از صحت وصیت دانسته‌اند که ذکر آن‌ها خواهد آمد (سجستانی ازدی، بی‌تا: ۶۹۴/۴؛ بیهقی، ۱۴۲۴: ۲۱۹/۶؛ عتکی بزاز، بی‌تا: ۳۰۸/۱۱). بدیهی است که در مقام تعارض این دو دسته روایت، روایات دسته دوم به دلیل صراحت در بیان و عدم اطلاق‌گویی، ترجیح داده می‌شوند.

دلیل سوم: فقدان دلیل مانعیت قتل از وصیت

دلیل دیگر عدم مانعیت قتل از وصیت تملیکی، این است که مانعیت قتل از ترتب آثار وصیت، نیازمند دلیل است و حال آنکه چنین دلیلی، یا در دسترس نیست (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۵۴/۴؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶: ۲۰۱/۱۱) و یا ضعیف بوده و صلاحیت تخصیص و تقیید نص را ندارد (کرکی عاملی، ۱۴۱۴: ۷۴/۱۰)؛ یعنی مثل باب ارث، در این مسئله نیز باید دلیل روشن و صریحی دلالت نماید بر اینکه قتل موصی توسط موصی‌له، مانع از تحقق آثار وصیت تملیکی و موجب محرومیت موصی‌له (قاتل) از موصی‌به می‌شود که چنین دلیلی در باب وصیت وجود ندارد.

اینکه گفته شده مانعیت قتل از وصیت تملیکی، محتاج دلیل است و چنین دلیلی در دسترس نیست یا ضعیف است و صلاحیت تخصیص و تقیید نص را ندارد، محل نقد است؛ چرا که اولاً بر خلاف این ادعا، ادله فقهی قابل توجهی وجود دارد که مانعیت قتل از وصیت تملیکی را همچون میراث، موجه می‌نماید که در منابع فقهی دیدگاه سوم خواهد آمد. ثانیاً ناگفته پیداست که در موارد بی‌شمار، مباحث فقهی با استمداد از فلسفه حکم روشن می‌شود و فقیه برای ارائه نظریه قطعی، راهی جز توجه به ملاک، مصلحت یا مفسده موجود در متعلق حکم ندارد (خسروشاهی، ۱۳۸۰: ۴۵). با تحلیل و بررسی عمده مناط مانعیت قتل از میراث، به خوبی می‌توان فهمید که به دلیل تشابه ماهوی نزدیک وصیت تملیکی و میراث، عمده مصالح و مفاسد مقتضی مانعیت قتل از میراث، در وصیت تملیکی نیز قابل تحقق است و بلکه بنا بر ملاحظاتی، به طریق اولی موجب حرمان موصی له قاتل از موصی به می‌شود که تفصیل آن در منابع فقهی دیدگاه سوم خواهد آمد و وجود همین مناط مانعیت قتل از میراث در وصیت تملیکی، باعث گردیده که عده قابل توجهی از فقیهان، قتل موصی توسط موصی له را سب محرومیت موصی له از موصی به بدانند (علامه حلی، ۱۳۸۸: ۴۶۵؛ ابن طیّ فقعانی، بی‌تا: ۲۶۷؛ حمیری، ۱۴۲۰: ۱۱/۷۱۸۵). ثالثاً اینکه گفته شد ادله مانعیت، ضعیف بوده و صلاحیت تخصیص نص را ندارد، با این اشکال اساسی مواجه است که کدام نص منظور است؟! بلکه عمده دلیل مشهور برای اثبات مدعا، اطلاق آیات و روایاتی است که هر کدام از جهاتی قابل نقد بوده و صلاحیت اثبات مدعای مشهور را ندارند.

دلیل چهارم: مقتضای اصل

دلیل دیگر این دیدگاه، مقتضای اصل می‌باشد که برخی معتقدند:

«فتصح الوصیة له عملاً بظاهر اللفظ وللأصل» (ابن زهدری حلی، ۱۴۲۸: ۲/۱۷۹)؛
وصیت برای قاتل صحیح است؛ به جهت عمل به ظاهر لفظ و اصل.

به نظر می‌رسد مراد از ظاهر لفظ، ظاهر اطلاق لفظ وصیت در آیات و روایات است که قبلاً اشاره گردید. مراد از اصل نیز ممکن است همان اصالة الصحة باشد؛ یعنی

هنگام شک و تردید در حکم وصیتی که موصی له مرتکب قتل موصی شده است، اصل این است که چنین وصیتی، صحیح و موجد اثر می‌باشد.

ملاحظات

دلیل فوق نیز قابل خدشه است؛ بدان جهت که طبق ضابطه مسلم علم اصول، استناد به اصل عملی، زمانی صحیح و حجت است که پیرامون حکم مسئله، هیچ دلیل اجتهادی اعم از عقلی و نقلی وجود نداشته باشد؛ چرا که هیچ اصلی، صلاحیت معارضه با دلیل را ندارد و بلکه موضوع حجیت اصل، عدم وجدان دلیل است (انصاری، ۱۴۲۸: ۱۱/۲؛ غروی نائینی، ۱۳۷۶: ۳۲۷/۳). در واقع طبق «الأصل دلیل حیث لا دلیل»، فلسفه اصلی حجیت اصول، رفع تحیر و سرگردانی مکلف در مقام عمل در موارد فقدان دلیل اجتهادی است و در مباحث حقوقی نیز اصل، ضابطه و قاعده‌ای است که در موارد فقدان دلیل و عدم امکان کشف واقع، برای رفع سرگردانی و فیصله دادن به مجهول قضایی، از سوی قانون‌گذار مقرر شده و هدف از آن، کشف حقیقت و احراز واقع به صورت قطعی یا ظنی نیست، بلکه هدف، خروج از بن‌بست بلا تکلیفی و شک و تردید است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶: ۲۷۸۷/۴)؛ اما از آنجا که پیرامون مسئله مورد بحث، ادله اجتهادی قابل توجهی وجود دارد که به نوعی کاشف از حکم مسئله و موجب تنوع دیدگاه‌ها شده است، پس با وجود این ادله اجتهادی، تمسک به اصول عملیه، فاقد وجاهت اصولی است.

دلیل پنجم: عدم مشروعیت قیاس در فقه امامیه

دلیل دیگری که برای عدم مانعیت قتل از وصیت تملیکی وجود دارد، این است که حکم به مانعیت قتل از وصیت تملیکی، در واقع قیاس وصیت تملیکی به میراث است و مبنای چنین حملی، عمل به قیاس می‌باشد. از این رو محقق کرکی در توجیه اینکه قتل مانع از وصیت تملیکی نمی‌شود، می‌نویسد: «والحمل علی المیراث، قیاس» (کرکی عاملی، ۱۴۱۴: ۷۴/۱۰)؛ یعنی اینکه قتل را مانع از وصیت بدانیم، چیزی جز قیاس وصیت تملیکی به میراث در توجیه مانعیت قتل از وصیت نیست، و حال آنکه قیاس در فقه امامیه باطل می‌باشد.

اشکال وارده به دلیل فوق، این است که همان طور که بعداً به تفصیل خواهد آمد۔ حکم به حرمان موصی له از موصی به در فرض ارتکاب قتل موصی، صرفاً قیاس وصیت تملیکی به باب میراث به جهت تشابه ظاهری نیست که مبتنی بر قیاس باشد و بلکه از باب تنقیح مناط مانعیت قتل از میراث و با الغاء خصوصیت مؤثر، تعمیم آن مناط به وصیت تملیکی است؛ یعنی با تحلیل و تنقیح مناط مانعیت قتل از میراث، ملاحظه می شود که همین مناط و ملاکی که موجب حرمان وارث قاتل از میراث شده، در باب وصیت تملیکی نیز که موصی له اقدام به قتل موصی می کند، قابل تحقق است و بین این دو مسئله، آن چنان خصوصیتی که موجب تغایر حکم آن دو باشد، قابل تصور نیست. بنابراین همین مناط و ملاک در وصیت تملیکی نیز می تواند اقتضای حرمان موصی له قاتل از موصی به می شود.

۲-۱. دیدگاه دوم: قول به تفصیل

دیدگاه دیگر، تفصیل بین دو فرض مسئله است؛ بدین سان که اگر قتل ارتكابی مسبوق به وصیت باشد، در این صورت، قتل مانع از صحت وصیت است. اما اگر وصیت، مسبوق به سبب قتل باشد، چنین وصیتی صحیح و موجد اثر خواهد شد. تبیین دیدگاه با ذکر مثال چنین است: اگر شخصی به نفع فردی وصیت تملیکی کرده و سپس موصی له، اقدام به قتل موصی نماید، این قتل مانع از صحت وصیت شده و در نتیجه، موصی له استحقاق تملک موصی به را نخواهد داشت. اما فرض دیگر مسئله که وصیت، مسبوق به سبب قتل باشد، بدین سان است که شخصی، دیگری را به نحوی که نوعاً کشنده است، مجروح سازد و سپس مجنی علیه بعد از وقوع جنایت، صراحتاً به اسم جانی وصیت کرده و در اثر این جنایت از دنیا برود. چنین وصیتی صحیح و موجد اثر خواهد شد؛ یعنی موصی له، استحقاق تملک موصی به را دارد (علامه حلّی، ۱۴۱۳: ۳۸۸/۶؛ فخرالمحققین حلّی، ۱۳۸۷: ۴/۶۴۱؛ غروی، ۱۴۱۹: ۳/۳۷۹). فخرالمحققین یکی از قائلان این دیدگاه، معتقد است:

«وصیت برای قاتل عمدی، نزد ما صحیح نیست، در صورتی که وصیت، قبل از ارتکاب قتل یا موجب قتل باشد. اما اگر بعد از وقوع جنایت موجب قتل، موصی برای قاتل وصیت نماید، در صورتی که تصریح به اسم قاتل کند، قول قوی تر، صحت

وصیت است» (فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۷: ۶۴۱/۴).

حال سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که ممکن است مجنی علیه بعد از ورود جنایتی که نوعاً کشنده است، با لفظ عام و عنوان کلی وصیت تملیکی کند، به گونه‌ای که جانی نیز مندرج در این لفظ عام قرار گیرد؛ آیا این قسم از وصیت نیز باطل است یا صحیح؟ طبق بررسی‌های صورت گرفته در منابع فقهی روشن می‌شود که برخی فقها، این نوع وصیت را نیز -همچون قتل مسبوق به وصیت- ناصحیح قلمداد می‌کنند؛ مثلاً علامه حلی در این زمینه معتقد است:

«در مواردی که موصی، بعد از جنایتی که موجب قتل وی می‌شود، با لفظ عام وصیتی بکند که جانی نیز مشمول این لفظ عام قرار گیرد، قول اقوی این است که در این صورت نیز قتل مانع از وصیت می‌شود، به دلیل عمل به اقتضای عرف» (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۳۸۸/۶).

فخرالمحققین نیز همین نظر علامه حلی را پذیرفته، معتقد است:

«اگر موصی بعد از وقوع سبب قتل [جنایت نوعاً کشنده]، با لفظ عام وصیتی کند که شامل قاتل هم بشود، اقوی این است که چنین وصیتی ممنوع می‌باشد، به دلیل عمل به عرف و عادت. و احتمال دارد که وصیت در این صورت نیز صحیح باشد، به دلیل اقتضای لفظ عام. اما این احتمال نزد من ضعیف است و قول اصح این است که وصیت در این صورت صحیح نیست، مگر اینکه [به اسم قاتل] تصریح شده باشد» (فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۷: ۶۴۱/۴).

ناگفته نماند که علامه حلی در کتاب *تذکره الفقهاء* (علامه حلی، ۱۳۸۸: ۴۶۵) به هنگام نقل اقوال وارده در این مسئله، این دیدگاه تفصیلی را به «حسن بن صالح بن حی» نسبت داده، اما در کتاب *مختلف الشیعه* (همو، ۱۴۱۳: ۳۸۸/۶)، خودش این دیدگاه تفصیلی را پذیرفته است. در میان فقهای اهل سنت نیز حنابله قاتل به این دیدگاه تفصیلی شده، معتقدند:

«اگر کسی بعد از وقوع جنایت کشنده علیه وی، برای جانی وصیت تملیکی کند، چنین وصیتی صحیح است؛ اما اگر قتل موصی توسط موصی له، بعد از عقد وصیت باشد، چنین وصیتی باطل است» (مغنیه، ۱۴۲۱: ۴۶۸/۲).

جمع‌بندی این دیدگاه تفصیلی را می‌توان در ضمن نکاتی بیان کرد:

نکته اول: طبق نظر قائلان این دیدگاه، مسئله مورد بحث، مفروض به سه فرض است: فرض اول این است که قتل موصی توسط موصی له مسبوق به وصیت تملیکی باشد که در این صورت، قتل ارتكابی مانع از ترتب آثار وصیت است. فرض دوم این است که وصیت تملیکی مسبوق به وجود سبب قتل باشد؛ بدین سان که قبل از وقوع وصیت تملیکی، موصی له موصی را به نحو کشنده مجروح سازد و سپس موصی (مجنی علیه) به اسم موصی له (جانی) وصیت کرده و در اثر همین جنایت از دنیا برود، که چنین وصیتی موجد اثر بوده و موصی له استحقاق دریافت موصی به را دارد. فرض سوم این است که مثل فرض دوم، وصیت تملیکی مسبوق به وجود سبب قتل باشد، اما موصی (مجنی علیه) بعد از جنایت وارده علیه او، با لفظ عام وصیت کند - نه تصریح به اسم جانی - به گونه‌ای که جانی نیز مشمول همین لفظ عام قرار گیرد که در این فرض نیز قتل ارتكابی، مانع از وصیت شده و موصی له استحقاق دریافت موصی به را ندارد.

نکته دوم: همان گونه که برخی از صاحب نظران نیز متذکر شده‌اند (حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۲۳/۲۱۱)، عبارت «وصیت بعد از قتل»، که در عبارات عمده قائلان این دیدگاه تفصیلی مطرح شده، عبارت مناسبی نیست؛ چرا که بعد از «قتل»، که به معنای ازهاق روح از بدن است، دیگر شخص موصی زنده نیست که برای «قاتل» وصیتی کرده باشد. پس مراد از عبارت «وصیت بعد از قتل»، وصیت بعد از تحقق «سبب قتل» است که همان ارتكاب جنایت نوعاً کشنده می‌باشد؛ یعنی مجنی علیه بعد از وقوع جنایتی که نوعاً کشنده است، برای جانی وصیتی کرده و در اثر این جنایت از دنیا برود.

دلیل فقهی دیدگاه دوم

عمده دلیل فقهی دیدگاه دوم، وجود مقتضی منع در فرضی است که قتل ارتكابی، مسبوق به عقد وصیت تملیکی باشد. تبیین استدلال به این شکل است که هر گاه بعد از وصیت، موصی له مرتکب قتل موصی گردد، مقتضی مانعیت قتل از وصیت وجود دارد و آن، مقابله با نقیض مقصود موصی له است؛ یعنی از آنجا که موصی له با قصد تملک زود هنگام موصی به، اقدام به قتل موصی کرده است، جهت مقابله با نقیض مقصود وی،

از موصی به محروم می‌گردد. از این جهت، برخی فقها در مقام اثبات حرمان موصی له از موصی به، در فرضی که قتل موصی مسبوق به عقد وصیت باشد، تصریح می‌دارند: «لوجود المقتضى للمنع هناك وهو مقابله بنقيض مقصوده من الاستعجال فى أخذ المال» (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۳۷۷/۶)؛ به دلیل وجود مقتضی منع در اینجا [در فرض مسبوق بودن قتل به وصیت]، و آن، مقابله با نقيض مقصود موصی له است که عبارت از استعجال در دستیابی به موصی به می‌باشد.

فخرالمحققین نیز به همین دلیل استناد جسته است^۱ و محقق غروی نیز دلیل فوق را عمده دلیل پذیرش قول تفصیل عنوان کرده و معتقد است: «لأنَّ فى ذلك شبهة استعجال الوصية كالميراث» (غروی، ۱۴۱۹: ۳۷۹/۳)؛ در فرض مسبوق بودن قتل بر وصیت، از آنجا که شائبه قصد موصی له جهت تملک زودهنگام موصی به وجود دارد، وجود همین شائبه، باعث محرومیت موصی له از موصی به می‌شود؛ همچنان که در میراث، چنین است. ناگفته پیداست که دلیل فوق در فرضی که وصیت تملیکی مسبوق به وجود سبب قتل باشد - یعنی موصی له، ابتدا موصی را به نحو کشنده مجروح سازد و سپس موصی مشخصاً به اسم جانی وصیت کرده و در اثر همین جراحت از دنیا برود - صادق نیست و چنین وصیتی صحیح و موجد اثر می‌باشد؛ بدان جهت که از یکسو، جراحت منتهی به مرگ، قبل از عقد وصیت تملیکی ارتکاب یافته است؛ پس موصی له با قتل موصی، انگیزه تملک زودهنگام موصی به را نداشته است؛ چرا که هنوز وصیتی محقق نشده است که وجود چنین انگیزه‌ای از سوی موصی له امکان‌پذیر باشد تا در جهت مقابله با نقيض مقصود موصی له، حکم به حرمان وی از موصی به شود. از سوی دیگر، چون موصی با وجود جنایتی که در حقیقت شده است، راضی شده که به نفع جانی وصیت نماید، پس چنین رضایتی مصحح این گونه وصیت است (علامه حلی، ۱۳۸۸: ۴۶۵)؛ یعنی وقتی موصی به رغم دشمنی که با وی شده است، راضی به منتفع ساختن جانی از مالش تحت عنوان وصیت شده است، پس چنین رضایتی اقتضا دارد که وصیت مزبور، صحیح و موجد اثر قرار گیرد.

۱. «لوجود سبب المنع وهو مقابله بنقيض مقصوده وهو الاستعجال لأخذ المال» (فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۷: ۶۴۱/۴).

۳-۱. دیدگاه سوم: مانعیت قتل از وصیت تملیکی

در مقابل مشهور فقهایان، دیدگاه دیگر این است که قتل موصی توسط موصی له، همچون ارث، مانع از تملک موصی به است؛ بدین سان که اگر شخصی، وصیتی به نفع شخص دیگری نماید و سپس موصی له مرتکب قتل موصی گردد، قتل موصی موجب حرمان موصی له از موصی به می شود (همان؛ ابن طیّ فقعی، بی تا: ۲۶۷؛ حمیری، ۱۴۲۰: ۷۱۸۵/۱۱). البته بین قاتلان این دیدگاه - همچون باب میراث - درباره اینکه مانعیت قتل از وصیت تملیکی، اختصاص به قتل عمدی دارد یا اعم از قتل عمدی و خطایی است، دو نظریه وجود دارد:

اکثر قاتلان این دیدگاه، خصوص قتل عمدی را موجب حرمان موصی له از موصی به دانسته اند؛ بدین سان که اگر موصی له مرتکب قتل عمدی موصی گردد، این موجب محرومیت موصی له از موصی به می شود. مثلاً ابن جنید اسکافی ضمن اینکه قتل را مانع از وصیت تملیکی دانسته، آن را به قتل عمدی اختصاص داده، معتقد است:

«لا وصیة للقاتل عمد، لأن فعله مانع له من الوصیة کمنعه إیّاه المیراث» (به نقل از: علامه حلّی، ۱۴۱۳: ۳۷۷/۶)؛ وصیتی برای قاتل عمد نیست؛ چرا که فعل قاتل، مانعی برای او از وصیت است؛ همانند مانعیت عمل قاتل در میراث.

مؤلف *تذکرة الفقهاء*، این قول ابن جنید را اقرب شمرده و تصریح می دارد:

«درباره اینکه آیا بین قتل عمدی و خطایی در مانعیت از وصیت فرق وجود دارد یا نه؟ اقرب این است که فرق وجود داشته و قتل عمدی مانع از وصیت است نه قتل خطایی، و قول ابن جنید نیز بر آن دلالت دارد» (همو، ۱۳۸۸: ۴۶۵).

محقق حمیری نیز قتل عمدی را مانع از وصیت دانسته، معتقد است که قتل خطایی مانع از صحت وصیت نیست (حمیری، ۱۴۲۰: ۷۱۸۵/۱۱) و مؤلف کتاب *مفتاح الکرامه* نیز متمایل به این دیدگاه شده است:

«لا بدّ من تقييده العمد بكونه ظلمًا، فتصحّ للقاتل بحقّ كما أنّه يرث» (حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۲۱۱/۲۳)؛ یعنی لاجرم باید قتل مانع از وصیت را به قتل عمدی که از روی ظلم و تعدی صورت گرفته است، مقید کرد؛ پس وصیت برای قاتلی که از روی استحقاق بوده، صحیح است؛ همان گونه که [در باب میراث] ارث می برد.

کاشف الغطاء نیز در کتاب *تحریرالمجله*، در ماده ۹۹ نگاشته است:

«من استعجل الشیء قبل أوانه عوقب بحرمانه. أظهر مثال لهذه المادّة، الوارث إذا قتل مورثه لیستعجل فی إرثه فإنّه یحرم شرعاً من الإرث عقوبة له بحرمانه ما استعجل فیہ وكذا لو قتل الموصی له الموصی فی وجه» (کاشف الغطاء، ۱۳۵۹: ۶۰/۱)؛ هر کس در طلب چیزی قبل از فرا رسیدن آن تعجیل نماید، با محروم شدن از آن چیز مجازات می‌شود. ظاهرترین مثال برای این ماده، وارث است که اقدام به قتل مورث خود نماید تا در دستیابی به ارث تعجیل کند که در این هنگام شرعاً از ارث محروم می‌شود؛ به خاطر مجازات کردن وارث به وسیله محروم شدن از چیزی که بدان تعجیل نموده است و همچنین اگر موصی له، موصی را به قتل برساند، طبق یک احتمال، از وصیت محروم می‌شود.

از تعلیل کاشف الغطاء در کتاب *تحریرالمجله* نیز استفاده می‌شود که فقط قتل عمدی را مانع از وصیت دانسته است؛ چرا که عمده دلیل مانعیت قتل از ارث و وصیت را انگیزه استعجال شخص وارث یا موصی له در دستیابی به میراث و موصی به دانسته است که بدیهی است چنین انگیزه‌ای فقط در قتل عمدی قابل تحقق است.

در میان فقهای اهل سنت نیز ابوحنیفه، ابویوسف و ثوری، قتل عمدی را مانع از صحت وصیت تملیکی دانسته‌اند؛ با این تفاوت که ابوحنیفه معتقد است اگر ورثه به قاتل عمدی اجازه بدهند، چنین وصیتی صحیح می‌شود. شافعی نیز در یکی از دو قول خود، قتل را از موانع وصیت تملیکی دانسته است (ابن قدامة مقدسی، بی‌تا: ۵۷۰/۶؛ مغنیه، ۱۴۲۱: ۴۶۸/۲؛ حمیری، ۱۴۲۰: ۷۱۸۵/۱۱).

در مقابل اکثریت قائلان به این دیدگاه، برخی فقها قتل موصی توسط موصی له را اعم از اینکه قتل عمد یا خطایی باشد، موجب حرمان موصی له از تملک موصی به می‌دانند؛ مثلاً در برخی منابع فقهی، یکی از شرایط موصی له، عدم ارتکاب قتل موصی دانسته شده است:

«یکی از شرایط موصی له، این است که عمداً یا از روی خطا به قتل موصی مباشرت نکند؛ پس اگر شخصی برای دیگری وصیت کرده و سپس موصی له اقدام به قتل موصی بکند، وصیت باطل می‌شود» (غروی، ۱۴۱۹: ۳۷۷/۳).

در نهایت می‌توان گفت که مطابق این دیدگاه، قتل موصی توسط موصی له - همچون

باب میراث- موجب حرمان موصی له از موصی به می شود. در نوع قتل ارتكابی نیز همان گونه که اشاره گردید، اکثر قائلان این دیدگاه، قتل عمدی را مانع از وصیت دانسته اند و مبانی فقهی این دیدگاه نیز - که متعاقباً می آید- بیشتر همسو با مانعیت قتل عمدی است نه خطایی؛ همان گونه که در باب میراث نیز مشهور فقیهان صرفاً قتل عمدی را مانع از میراث دانسته اند؛ به گونه ای که قانون گذار عرفی نیز در ماده ۸۸۰ قانون مدنی، همین دیدگاه مشهور را پذیرفته و قتل عمدی را مانع از ارث دانسته است:

«قتل از موانع ارث است؛ بنابراین کسی که مورث خود را عمداً بکشد، از ارث او ممنوع می شود؛ اعم از اینکه قتل بالمباشره باشد یا بالتسیب، و منفرداً باشد یا با شرکت دیگری».

مبانی فقهی دیدگاه سوم

برای مانعیت قتل از وصیت تملیکی، ادله و مستندات ذیل وجود دارد:

دلیل اول: بهره گیری از مناط حرمان قتل از میراث

مقدمتاً باید دانست که گاه مباحث فقهی در امور غیر توقیفی و عبادی، با استمداد از فلسفه حکم پایان می پذیرد و فقیه برای ارائه نظریه قطعی، راهی جز توجه به ملاک، مصلحت یا مفسده موجود در متعلق حکم ندارد (خسروشاهی، ۱۳۸۰: ۴۵)؛ به گونه ای که هیچ راهی برای انکار اینکه عقل، بعضی از ملاکات را درک می کند و چه بسا مستقلاً حسن و قبح اشیاء را می یابد، وجود ندارد و نمی توان عقل را از ادراک حسن و قبح اشیاء منع نمود (غروی نائینی، ۱۳۷۶: ۵۹/۳). یعنی اگر در یک جا، شارع بر مبنای فلسفه ای، حکمی را به طور عام تشریح کرد، و ما آن فلسفه را کشف نموده و بعد دیدیم مواردی هست که آن فلسفه استثنا می خورد ولو اینکه در متن اسلام، استثنایش نیامده است، عقل حق دارد خودش این استثنا را بیان کند. عقل در موارد زیادی می تواند در احکام دخالت نماید؛ به این معنا که یک عامی را تخصیص بزند یا مطلقاً را مقید سازد و حتی در جایی، حکمی را وضع کند که وضعش به معنای کشف است (مطهری، ۱۳۶۸: ۳۸/۲).

حال در مسئله مورد بحث، با توجه به ابتدای احکام غیر توقیفی و عبادی اسلام بر

مصلح و مفاسد می‌توان گفت که مانعیت قتل از میراث، حتماً بر اساس مصالح و ملاکاتی است که قابل درک و استنباط است نه اینکه تعبد محض باشد. و با تحلیل عقلانی می‌توان گفت عمده مناطی که می‌تواند موجب محرومیت قاتلِ مورث از میراث گردد، اثر بازدارندگی آن است؛ یعنی از آنجا که ممکن است وارث از باب دستیابی زود هنگام به میراث، اقدام به قتل مورث نماید، شارع مقدس با اقدامی حکیمانه و عاقلانه پیش دستی کرده و برای جلوگیری از ارتکاب امر خطیری چون قتل، با نقیض مقصود وارث (قاتل) با او برخورد نموده، وارث قاتل را از استحقاق سهم الارثی که از مقتول می‌برد، محروم کرده تا به طمع میراث، اقدام به قتل مورث خود نماید (طاهری، ۱۴۱۸: ۲۶۷/۵؛ امامی، بی‌تا: ۲۰۰/۳) و از آنجا که مناط مزبور، در باب وصیت تملیکی نیز بدون هیچ گونه خصوصیتی قابل تحقق است، یعنی ممکن است موصی له با انگیزه دستیابی زود هنگام به موصی به، اقدام به قتل موصی نماید، می‌توان طبق قاعده «من استعجل الشیء قبل أوانه عوقب بحرمانه»، با محروم ساختن موصی له از موصی به، وی را عقوبت کرد و با نقیض مقصودش، با او برخورد نمود (کاشف الغطاء، ۱۳۵۹: ۶۰/۱).

از این رو فقیهان نامداری چون علامه حلّی و کاشف الغطاء، عمده دلیل حرمان موصی له قاتل از موصی به را مقابله با استعجال موصی له برای دستیابی به موصی به دانسته‌اند (همان؛ علامه حلّی، ۱۳۸۸: ۴۶۵). از سوی دیگر، بین وصیت تملیکی و میراث، آن‌چنان خصوصیتی که باعث گردد این مناط در میراث موجب حرمان و در وصیت تملیکی موجب عدم حرمان شود، قابل ملاحظه نیست؛ لذا با الغای خصوصیت می‌توان همین مناط را در باب وصیتی تملیکی نیز موجب حرمان موصی له قاتل از موصی به دانست.

نکته قابل‌اهتمام اینجاست که احتمال وقوع قتل با انگیزه تملک موصی به در وصیت تملیکی، بیشتر از میراث است؛ از این رو، مناط بازدارندگی از ارتکاب قتل در باب وصیت تملیکی، بیشتر از میراث، اقتضای حرمان قاتل از تملک مالی را دارد که به انگیزه دستیابی به آن، اقدام به ارتکاب قتل کرده و یا در معرض اتهام آن قرار می‌گیرد؛ چرا که احتمال وقوع قتل مورث توسط وارث به طمع میراث، به دلیل علقه خویشاوندی نزدیکی که بین آن‌ها حاکم است، نسبت به وصیت تملیکی به مراتب کمتر است؛

چرا که بر خلاف رابطه میراث که فقط بین خویشان و اقوام حاکم است، موصی له در وصیت تملیکی ممکن است از خویشان یا از اشخاص بیگانه باشد که هیچ علقه خویشی با موصی نداشته باشد؛ بنابراین امکان اینکه موصی له - که هیچ علقه خویشی و عاطفی بین او و موصی وجود ندارد- اقدام به قتل موصی کند، نسبت به باب میراث به مراتب بیشتر محتمل است. بنابراین اگر مناط بازدارندگی از وقوع قتل به طمع میراث یا حداقل در معرض اتهام بودن آن، موجب حرمان وارث قاتل از میراث مورث مقتول از ناحیه شارع مقدس می‌گردد، مناط مزبور در وصیت تملیکی، به طریق اولی اقتضای حرمان موصی له قاتل از موصی به را دارد تا به طمع موصی به، اقدام به قتل موصی نکند.

دلیل دوم: فحوی الخطاب مانعیت قتل از میراث

دلیل دیگری که محرومیت موصی له از موصی به را در فرض قتل موصی موجه می‌نماید، این است که قتل، مانع از میراثی که به مراتب مؤکدتر از وصیت است، می‌شود؛ پس مانعیت آن از وصیت به مراتب سهل تر و اولی تر از میراث است؛ چون وصیت در واقع جاری مجرای میراث است، پس هر چیزی که مانع از ارث است، مانع از وصیت نیز می‌شود (علامه حلی، ۱۳۸۸: ۴۶۵). اما دلیل مؤکدتر بودن میراث نسبت به وصیت این است که استحقاق و مالکیت وارث نسبت به میراث، در اصل شرع ثابت شده است، و حال آنکه استحقاق موصی له برای موصی به، ناشی از عقد وصیتی است که بعداً توسط شخص موصی ایجاد گردیده است، نه اینکه در اصل شرع ثابت شده باشد (حسینی عمیدی، ۱۴۱۶: ۲/۲۱۳)؛ یعنی اگر وجود ملاکاتی، مانع از تملک چیزی گردد که استحقاق آن در اصل شرع ثابت شده و یک امر غیر قراردادی می‌باشد، پس مانعیت همین ملاکات از تملک چیزی که استحقاق آن در اثر یک عقد جایز بوده، به مراتب سهل تر است. از این رو، وجه اولویت مانعیت قتل از وصیت تملیکی نسبت به باب میراث، کاملاً نمایان است.

دلیل سوم: روایات

دلیل دیگر حرمان موصی له قاتل از موصی به، وجود روایاتی است که در این زمینه

آمده است؛ مثلاً در روایت نبوی آمده است: «لیس للقاتل شیء» (سجستانی ازدی، بی تا: ۶۹۴/۴؛ بیهقی، ۱۴۲۴: ۲۱۹/۶)، به گونه‌ای که برخی صاحب نظران، عموم این روایت را دلیل مانعیت قتل از وصیت تملیکی دانسته‌اند (ابن طیّ فقعی، بی تا: ۲۶۷) و برخی دیگر نیز این عموم روایت را مورد استناد قرار داده‌اند:

«الثانی لا تصحّ لقوله إیلاً: "لیس للقاتل شیء" والنکرة فی سیاق النفی للعموم» (ابن زهدری حلّی، ۱۴۲۸: ۱۷۹/۲)؛ قول دوم اینکه [وصیتی که در آن، موصی له اقدام به قتل موصی می کند] صحیح نیست؛ به دلیل قول پیامبر صلی الله علیه و آله: «برای قاتل چیزی نیست»، چون نکره در سیاق نفی، افاده عموم می نماید.

یعنی از آن جهت که در این روایت، نکره (شیء) در سیاق نفی قرار گرفته است، افاده عموم کرده و شامل ارث و وصیت هر دو می شود؛ یعنی علاوه بر شمول این روایت به ارث، شامل وصیت هم شده و مانع از وصیت تملیکی می شود. در روایت نبوی دیگر، در کتاب *البحر الزخار* آمده است: «لا وصیة للقاتل» (عتکی بزاز، بی تا: ۳۰۸/۱۱)؛ وصیت برای قاتل صحیح نیست.

یعنی قتل موجب حرمان موصی له (قاتل) از موصی به می شود؛ به گونه‌ای که همچون روایت پیشین، برخی از فقهای امامیه به این روایت استناد کرده و آن را حمل بر قتل عمدی نموده و نوشته‌اند:

«یعنی قاتل العمد، فأما المخطئ فالوصیة له صحیحة» (حمیری، ۱۴۲۰: ۷۱۸۵/۱۱)؛ مراد [از قاتل در این روایت که وصیت برایش صحیح نیست] قاتل عمدی است؛ اما وصیت برای قاتل خطایی صحیح است.

ملاحظات

ناگفته پیداست که این روایات از آن جهت که فقط در منابع حدیثی اهل سنت نقل گردیده‌اند، از اعتبار قابل اطمینانی که بتوان به عنوان دلیل مستقل برای این دیدگاه محسوب کرد، برخوردار نیستند؛ اما همان طور که اشاره گردید، چون برخی از فقهای امامیه، علاوه بر ذکر این روایات، به آن‌ها استناد کرده و مبنای مانعیت قتل از وصیت تملیکی دانسته‌اند، می توان روایات مزبور را به عنوان مؤید ادله دیگر محسوب نمود.

دلیل چهارم: موضوعیت مرگ موصی در تحقق آثار عقد وصیت

دلیل دیگری که مانعیت قتل را در باب وصیت تملیکی موجه می‌نماید، این است که مالکیت موصی له بر موصی به، مشروط به «موت» موصی است؛ یعنی موت (مرگ عادی) موصی - در انتقال مال مورد وصیت به موصی له - موضوعیت دارد؛ در حالی که عنوان «موت» با عنوان «قتل»، کاملاً تغایر ماهوی دارد؛ چرا که در لسان عرف، «موت» غیر از «قتل» است. بنابراین به دلیل عدم تحقق شرط مالکیت موصی له، چنین وصیتی صحیح و موجد اثر واقع نشده و ملکیت موصی به برای موصی له محقق نمی‌شود؛ چرا که بدیهی است بدون تحقق شرط، مشروط محقق نمی‌گردد.

از این رو، یکی از محققان نیز متذکر همین نکته شده و در مقام استدلال برای مانعیت قتل از وصیت تملیکی می‌نویسد:

«لأنه مال يملك بالموت، فاقتضى أن يمنع منه القاتل كالميراث على أن الميراث أقوى التمليكات» (ابن طي فقهانی، بی تا: ۲۶۷).

یعنی موصی به مالی است که موصی له با «موت» موصی، مالک آن می‌شود نه با «قتل». بنابراین قتل موصی توسط موصی له، مقتضی منع قاتل از تملک موصی به می‌شود؛ همان گونه که در میراث که قوی‌ترین تملیکات است - از آن جهت که استحقاق ورثه نسبت به ترکه میت، در اصل شرع ثابت شده است - قتل مورث توسط وارث، مانع از این مالکیت می‌شود؛ چرا که فعلیت مالکیت وارث نسبت به ماترک مورث، مشروط بر «موت» مورث است نه «قتل» وی. از این رو به جهت عدم تحقق شرط مالکیت، چنین مالکیتی برای وارث قاتل نسبت به ماترک مقتول تحقق پیدا نمی‌کند.

دلیل پنجم: اقتضای عرف و اراده عموم

عرف افزون بر اینکه مرجع تشخیص موضوعات و مصادیق آن‌ها به شمار می‌آید، نیز از آن جهت که می‌تواند بنایی را پی افکند و با امضای شارع، منشأ کشف احکام شرعی شود (صفار، ۱۴۲۹: ۲۰۴)، مقتضای عرف این است که وقتی موصی له اقدام به قتل موصی می‌کند، چنین قتلی موجب حرمان موصی له از موصی به می‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۳۷۷/۶). برخی فقها نیز یکی از ادله محرومیت موصی له (قاتل) از موصی به را اقتضای

عرف دانسته‌اند؛ با عباراتی چون:

- «لقضاء العرف بالمنع» (کرکی عاملی، ۱۴۱۴: ۷۴/۱۰)؛ چون اقتضای عرف، مانعیت قتل از وصیت است.

- «لقضاء العلم العادی بمنع القاتل» (فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۷: ۶۴۱/۴)؛ به دلیل اینکه اقتضای علم عادی، ممنوع بودن قاتل [از موصی به] است.

شاید این اقتضای عرفی، بدان جهت باشد که چون شخص موصی با وصیت تملیکی، در واقع قصد تفضل و احسان نسبت به موصی له را داشته است، اقتضای عرف و عقل این است که نباید در مقابل این احسان موصی، به جان وی سوء قصد کرد؛ چرا که شکر منعم و عدم اسائه به او، از احکام قطعی «عقلاء بما هم عقلاء» و جزو آرای محموده محسوب می‌گردد؛ به گونه‌ای که آیات شریفه ﴿مَاعَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ﴾ (توبه/ ۹۱) یا ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ (رحمن/ ۶۰)، در واقع ارشاد به همین حکم عقلی است (کاشف الغطاء، بی‌تا: ۷؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۳۶/۱). بنابراین در عرف عقلائی عالم، تنها برخورد شایسته و بجا در مقابل این اقدام ناجوانمردانه موصی له، آن است که با حرمان وی از موصی به، اقدام به عقوبت وی نمود.

۲. جمع‌بندی دیدگاه‌ها

دیدگاه اول، که قول مشهور فقیهان و مبتنی بر عدم مانعیت قتل در وصیت تملیکی است، به دلیل خدشه‌پذیری مبانی فقهی آن - که به تفصیل گذشت - چندان پذیرفتنی نیست. اما بین دیدگاه دوم و سوم نیز چندان مغایرت ماهوی وجود نداشته و هر دو حاکی از یک واقعیت هستند؛ بدین‌سان که دیدگاه سوم که حکم به حرمان موصی له از موصی به می‌نماید، آن مواردی است که بعد از وصیت موصی، قتل موصی توسط موصی له اتفاق بیفتد. از آنجا که در چنین مواردی، شخص موصی له در معرض این اتهام قرار می‌گیرد که به انگیزه تملک موصی به، اقدام به قتل موصی کرده است، با حرمان موصی له از موصی به، حکم به نقیض مقصود موصی له می‌شود تا از ارتکاب جرم خطیری چون قتل پیشگیری گردد. مؤید مدعا، عبارت قائلان دیدگاه سوم و مبانی فقهی آنهاست که به تفصیل گذشت.

ضمناً از آنجا که عمده دلیل قائلان دیدگاه سوم، تنقیح مناط مانعیت قتل از میراث و تعمیم آن به باب وصیت تملیکی است، بی تردید شباهت این دو باب عمدتاً در معرض اتهام بودن وارث و موصی له، به دلیل ذی نفع بودن در این قتل ارتكابی است که این موجب حرمان آن دو، از میراث و موصی به می شود.

حال اگر وصیت تملیکی مسبوق به سبب قتل باشد، یعنی موصی له قبل از وصیت موصی، جنایت کشنده ای علیه موصی مرتکب شده و سپس موصی به نفع جانی وصیت کرده و در اثر این جنایت بمیرد، در این صورت به دلیل ذی نفع نبودن جانی از قتل موصی و به تبع آن در معرض اتهام نبودن وی، هیچ شباهتی بین باب میراث و وصیت تملیکی متصور نیست تا تنقیح مناط و الغاء خصوصیت گردد. پس به وضوح قابل استنباط است که منظور قائلان دیدگاه سوم از مانعیت قتل از وصیت تملیکی، مواردی است که قتل موصی توسط موصی له، بعد از عقد وصیت تملیکی اتفاق افتاده باشد که قائلان دیدگاه دوم نیز دقیقاً معتقد به همین حکم هستند؛ یعنی در فرض وقوع قتل بعد از وصیت تملیکی، حکم به حرمان موصی له از موصی به کرده اند. لکن وجه افتراق دیدگاه دوم و سوم، در ورود یا عدم ورود به فرع دیگر مسئله، و آن مسبوق بودن وصیت تملیکی به سبب قتل است؛ یعنی موصی له قبل از وصیت موصی، به نحو کشنده وی را مجروح سازد و سپس موصی به نفع جانی وصیت کرده و در اثر این جنایت بمیرد، که در این فرع مسئله، مفاد هر دو دیدگاه، عدم حرمان موصی له از موصی به است؛ با این تفاوت که در دیدگاه دوم به فرع مذکور نیز پرداخته شده و حکم به عدم حرمان قاتل گردیده است، اما مقتضای مبانی فقهی دیدگاه سوم به رغم عدم پرداخت به این فرع، آن است که چنین قتلی موجب حرمان موصی له از موصی به نمی شود. دلیل نپرداختن به فرع مذکور در دیدگاه سوم نیز قابل توجیه است؛ بدان جهت که ممکن است قائلان این دیدگاه، عدم مانعیت قتل از وصیت مسبوق به سبب قتل را مفروغ عنه گرفته و آن را مطرح نساخته اند.

از سوی دیگر، نکته قابل تأمل این است که این فرع مسئله، اساساً خروج موضوعی از موضوع مسئله دارد؛ چرا که موضوع مسئله مورد بحث، قتل موصی توسط موصی له است، که به جهت اینکه موصی له با قتل موصی در معرض اتهام قرار می گیرد که با

انگیزه دستیابی به موصی به، اقدام به قتل موصی کرده است، از موصی به محروم می‌شود، اما در فرضی که سبب قتل (جنایت منتهی به قتل) مقدم بر وصیت باشد، به جهت عدم تحقق وصیت موصی، اساساً صدق نمی‌کند که قتل «موصی» توسط «موصی له» داخل در موضوع مسئله باشد. بنابراین پرداختن به فرع مذکور در دیدگاه سوم، چندان خالی از وجه به نظر نمی‌رسد.

در تحلیل حقوقی مسئله نیز گفتنی است که قانون‌گذار عرفی در ماده ۸۸۰ قانون مدنی، مانعیت قتل را فقط در باب میراث پذیرفته و مقرر می‌دارد:

«قتل از موانع ارث است. بنابراین کسی که مورث خود را عمداً بکشد، از ارث ممنوع می‌شود؛ اعم از اینکه قتل بالمباشره باشد یا بالتسبیب و منفرداً باشد یا به شرکت دیگری.»

اما از آنجا که در تحلیل حقوقی برخی حقوق‌دانان نیز عمده مناط حرمان قاتل مورث از میراث، برای جلوگیری از ارتکاب قتل است تا وراثت به طمع دستیابی به میراث، مرتکب قتل مورث خود نشوند (امامی، بی تا: ۸۰/۳؛ طاهری، ۱۴۱۸: ۲۶۷/۵)، وجود همین مناط در وصیت تملیکی، برخی حقوق‌دانان را بر آن داشته که به مانعیت قتل در وصیت تملیکی نیز رویکرد مثبت داشته باشند. به همین جهت طبق نظر برخی حقوق‌دانان، اگر موصی له عمداً موصی را برای رسیدن به موصی به بکشد، حق تملک موصی به را از دست خواهد داد (صفایی، ۱۳۹۷: ۵۰). اما انگیزه موصی له در رسیدن به موصی به باید اثبات شود؛ زیرا مفروض بودن این انگیزه، مخصوص «قتل مورث» است (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۸۵) و یا معتقدند: در مواردی که شخصی، حاجب از ارث را به انگیزه ارث بردن بکشد، از ارث بردن ممنوع می‌شود؛ اما قتل حاجب در صورتی از موانع محسوب می‌شود که همانند قتل موصی (توسط موصی له)، انگیزه نامشروع قاتل اثبات شود (همو، ۱۳۸۲: ۷۰).

برخی دیگر از حقوق‌دانان نیز به رغم اینکه ممنوعیت قاتل از ارث را استثناء از قاعده توارث دانسته‌اند که باید در مورد نص اجرا شود، اما معتقدند چنانچه کسی تفسیر موسع را روش استنباط خود قرار داده باشد، از وحدت ملاک ماده ۸۸۰ قانون مدنی می‌تواند حکم ممنوعیت را در کلیه مواردی که قاتل به سبب قتل، استفاده مادی

از ارث یا وصیت می‌نماید، اجرا نماید (امامی، بی‌تا: ۲۱۰/۳). همان گونه که ملاحظه می‌شود، به رغم اختصاص مانعیت قتل به باب میراث در ماده ۸۸۰ قانون مدنی، اما تحلیل حقوقی برخی حقوق دانان نیز به جهت وحدت ملاک هر دو مسئله، این است که امکان تعمیم حکم میراث به وصیت تملیکی در این خصوص وجود دارد که می‌تواند مؤید نظر نگارندگان در این مسئله باشد.

ملاحظات

شاید این اشکال مهم و اساسی مطرح گردد که از کجا معلوم شده ملاک و مناط مانعیت قتل در میراث، همین مناط مورد بحث است، تا وجود چنین مناطی در وصیت تملیکی نیز موجب حرمان موصی له قاتل از موصی به شود؟

در پاسخ به این اشکال اساسی می‌توان گفت:

اولاً، از آنجا که به اعتقاد ما، شارع مقدس حکیم است و حکیم کسی است که کارهای او هنجارهای عقلانیت را نقض نمی‌کند، بنابراین شریعت در عالم تشریح از احکام خردستیز پیراسته است. بدین بیان که حکمت و عدالت خداوند، که از اوصاف اخلاقی او هستند، بر وصف شاریت او تقدم دارند و شاریت او را محدود می‌کنند. بنابراین وجود حکم خردستیز یا غیر حکیمانه در «شریعت در عالم ثبوت»، محال است و احکام شرعی موجود در عالم ثبوت، با هنجارهای عقلانیت نظری و عقلانیت عملی سازگارند؛ به این معنا که این هنجارها را نقض نمی‌کنند، نه به این معنا که دائماً و لزوماً از این هنجارها «سرچشمه» می‌گیرند (فنائی، ۱۳۹۲: ۲۶۴) و از این جهت است که می‌گویند شارع، جزء عقلا و بلکه رئیس عقلاست که احکام و شریعت او مبتنی بر حکمت و عقل است.

ثانیاً، فقیه در فرایند استنباط احکام از منابع و ادله، ابزارهای گوناگونی را در اختیار قرار می‌گیرد که یکی از ضروری‌ترین و پرکاربردترین این ابزارها، عقل است. در این کاربرد، عقل به عنوان ابزاری در دست مجتهد قرار می‌گیرد که به کمک آن، سراغ دیگر منابع فقه (کتاب، سنت و اجماع) رفته و احکام شرعی را از آن‌ها استخراج می‌کند؛ به گونه‌ای که همگان نقش و جایگاه عقل را به عنوان ابزار استنباط پذیرفته و

در عمل نیز بدان استناد کرده‌اند (علی‌دوست، ۱۳۸۱: ۱۶۱-۱۶۲)؛ چرا که «قوانین اسلامی به اصطلاح امروزی، در عین اینکه آسمانی است، زمینی است؛ یعنی بر اساس مصالح و مفاسد موجود در زندگی بشر است. به این معنا که جنبه مرموز و صد درصد مخفی و رمزی ندارد که عقل بشر هیچ به آن راه نداشته باشد» (مطهری، ۱۳۶۸: ۲۶/۲، ۲۷ و ۳۷) و حتی به گفته برخی بزرگان، منع نمودن عقل در ارزیابی و کشف ملاکات احکام یا اعتقاد به عدم توانایی عقل در ادراک حسن و قبح اشیاء، موجب فرو ریختن اساس شریعت است (غروی نائینی، ۱۳۷۶: ۵۹/۳)؛ چرا که تعطیل ساختن عقل در درک برخی مصالح و مفاسد احکام غیر عبادی شرع مقدس، به انسداد کامل باب اجتهاد می‌انجامد که با پویایی فقه ما چندان سازگاری ندارد.

ثالثاً، توانایی عقل در کشف ملاکات احکام شرعی، دو اثر مهم در بر دارد: یکی امکان تعلیل و توجیه عقلانی احکام شرعی و به عبارت دیگر، دفاع عقلانی از دین، که این یک اثر کلامی است. دیگری اثر فقهی و آن، امکان تخصیص و تقیید احکام شرعی یا توسعه و تعمیم آن‌ها بر اساس تغییر دایره مصالح و مفاسد می‌باشد که یک اثر فقهی است؛ یعنی با درک فلسفه و مصالح احکام می‌تواند در احکام دخالت نماید، به این معنا که یک عامی را تخصیص بزند، یک مطلق را مقید کند و حتی در جایی، حکمی را وضع کند که وضعش به معنای کشف است (مطهری، ۱۳۶۸: ۳۸/۲). بنابراین توانایی عقل در درک برخی مصالح و مفاسد مقتضی حکم، مورد قبول است.

رابعاً، بحث وصیت و میراث جزء امور تعبدی و توقیفی نیست تا نتوان با کشف ملاکات، به تفریع احکام مربوط به آن‌ها پرداخت. بلکه با توجه به ابتناء احکام غیر توقیفی و عبادی اسلام بر مصالح و مفاسد می‌توان گفت که مانعیت قتل از میراث، حتماً بر اساس مصالح و ملاکاتی است که قابل درک و استنباط است نه اینکه تعبد محض باشد.

حال با تحلیل عقلانی و با بهره‌گیری از استنباط فقهی برخی فقیهان و حقوق‌دانان می‌توان گفت عمده مناطی که می‌تواند موجب محرومیت قاتلِ مورث از میراث گردد، اثر بازدارندگی آن است؛ یعنی از آنجا که ممکن است وارث از باب دستیابی زودهنگام به میراث، اقدام به قتل مورث نماید، شارع مقدس با اقدامی حکیمانه و عاقلانه پیش‌دستی کرده و برای جلوگیری از ارتکاب امر خطیری چون قتل، با نقیض مقصود وارث

با او برخورد نموده و وارث قاتل را از ارث محروم ساخته تا به طمع میراث، اقدام به قتل موژش ننماید و از آنجا که مناط مزبور، در باب وصیت تملیکی نیز بدون هیچ گونه خصوصیتی قابل تحقق است، می‌تواند موجب حرمان موصی له قاتل از موصی به بشود؛ چرا که احکام عقلی، کلی و غیر قابل تخصیص بوده و شامل تمامی مصادیق آن می‌شود (کاشف‌الغطاء، بی‌تا: ۷؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۳۶/۱-۳۷)؛ یعنی هر جا چنین مناط و ملاکی برای عقل کشف و احراز شود، بدون تردید چنین حکمی را صادر می‌نماید که از طریق قاعده ملازمه می‌تواند مستنبط حکم شرعی نیز قرار گیرد، هرچند که در متن شریعت، به چنین حکمی تصریح نشده باشد.

ملاحظات

شاید این اشکال مطرح شود که منبع اصلی وضع احکام شرعی، اراده خداوند است. یعنی در اندیشه توحیدی، حق تقنین و تشریح از آن خداوند است و هیچ مرجع دیگری اختیار تشریح ندارد؛ مگر اینکه این اختیار از ناحیه خداوند برای فرد یا نهادی قرار داده شده باشد.

در پاسخ می‌توان گفت: کار فقیهان و دین‌پژوهان، تشریح احکام و تقنین قوانین الهی نیست؛ بلکه کشف و استنباط احکام شرعی بر اساس دایره مصالح و مفاسد مقتضی آن است. از این رو به عقیده شیعه، یکی از ادله‌ای که فقیه را در کشف احکام واقعی یا ظاهری شریعت (نه وضع و تشریح آن) رهنمون می‌سازد، عقل است (قافی و شریعتی، ۱۳۹۹: ۱۹۸/۲). بدیهی است که بین کشف و استنباط احکام الهی با تشریح و وضع آن، تفاوت بسیاری است که بر کسی پوشیده نیست.

نتیجه‌گیری

طبق احصاء نگارندگان پیرامون مسئله مورد بحث، سه دیدگاه فقهی مطرح شده است که مطابق نظر مشهور فقیهان، قتل موصی توسط موصی له، تأثیری در عقد وصیت تملیکی نداشته و موصی له همچنان استحقاق تملک موصی به را دارد. اما دیدگاه سوم و نیز دیدگاه دوم با اندکی تفصیل، مبتنی بر این است که اگر قتل ارتکابی مسبوق به عقد

وصیت تملیکی باشد، این موجب حرمان موصی له قاتل از موصی به می‌شود. با بازخوانی مبانی فقهی دیدگاه‌ها و نیز با بهره‌گیری از مستندات و مؤیدات موجود، به نظر می‌رسد محرومیت موصی له از موصی به در مواردی که بعد از وصیت تملیکی اقدام به قتل عمد و عدوانی موصی می‌نماید، از نقطه قوت برخوردار بوده و بیشتر قابل دفاع می‌باشد؛ بدان جهت که از یکسو، هیچ دلیل و مستند خدشه‌ناپذیری وجود ندارد که قتل موصی توسط موصی له را بلااثر دانسته و موصی له را همچنان مستحق موصی به بداند، بلکه عمده مستندات مشهور، اطلاق آیات و روایات ناظر به موضوعات دیگر و اصل بوده که هر کدام به نوعی قابل نقد بوده و یارای اثبات دیدگاه مشهور را ندارند. از آن سو، مستنداتی چون ابتناء احکام غیر توقیفی و عبادی شریعت بر مصالح و مفاسد و امکان کشف و استنباط آن توسط عقل، تنقیح عمده مناط مانعیت قتل از میراث و با الغای خصوصیت تعمیم آن به باب وصیت و بلکه فحوی الخطاب مانعیت قتل از وصیت نسبت به باب میراث و مقتضای عرف و اراده عموم، از جمله مستنداتی است که پذیرش مانعیت قتل در باب وصیت تملیکی را همچون میراث موجه می‌نماید.

پیشنهاد

از آنجا که عمده مناط ماده ۸۸۰ قانون مدنی مبنی بر مانعیت قتل عمدی از میراث، در باب وصیت تملیکی نیز محقق است و خصوصیت آن‌چنانی بین این دو باب در تأثیر این مناط و ملاکات متصور نیست، از این رو به قانون‌گذار عرفی پیشنهاد می‌شود مفاد ماده مذکور را تحت ماده‌ای جداگانه به باب وصیت تملیکی نیز تعمیم دهد.

کتاب‌شناسی

۱. قرآن کریم.
۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، کفایة الاصول، قم، مؤسسة آل البيت علیہ السلام، ۱۴۰۹ ق.
۳. ابن ادریس حلّی، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۴. ابن زهدری حلّی، نجم‌الدین جعفر، ایضاح تردّدات الشرائع، چاپ دوم، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۲۸ ق.
۵. ابن طّیّ فقعی، زین‌الدین علی بن علی بن محمد، مسائل ابن طّیّ - المسائل الفقہیہ، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۶. ابن قدامه مقدسی، موفق‌الدین عبدالله بن احمد بن محمد، المغنی لابن قدامه و یلیه الشرح الکبیر، بیروت، دار الکتب العلمیہ، بی‌تا.
۷. ابن ماجه قزوینی، ابو عبدالله محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، بی‌جا، دار احیاء الکتب العربیہ، بی‌تا.
۸. امامی، سیدحسن، حقوق مدنی، تهران، اسلامیہ، بی‌تا.
۹. انصاری، مرتضی بن محمدامین، فرائد الاصول، چاپ نهم، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۸ ق.
۱۰. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، السنن الکبری، چاپ سوم، بیروت، دار الکتب العلمیہ، ۱۴۲۴ ق.
۱۱. بیهقی کیدری، قطب‌الدین محمد بن حسین، اصباح الشیعة بمصباح الشریعہ، قم، مؤسسه امام صادق علیہ السلام، ۱۴۱۶ ق.
۱۲. ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره، سنن الترمذی، چاپ دوم، مصر، شرکتہ مکتبہ مصطفی البابی الحلّی، ۱۹۷۵ م.
۱۳. جعی عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی، مسالک الافہام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیہ، ۱۴۱۳ ق.
۱۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، چاپ دوم، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۶ ش.
۱۵. حسینی عاملی، سیدجواد بن محمد، مفتاح الکرامۃ فی شرح قواعد العلامہ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۱۶. حسینی عمیدی، سیدعمیدالدین عبدالمطلب بن محمد اعرج، کترة القوائد فی حل مشکلات القواعد، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۱۷. حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.
۱۸. خسروشاهی، قدرت‌الله، فلسفه قصاص از دیدگاه اسلام، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰ ش.
۱۹. سجستانی ازدی، ابوداود سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، بیروت، المکتبہ العصریہ، بی‌تا.
۲۰. صفار، فاضل، فقه المصالح و المفاسد، لبنان، دار العلوم، ۱۴۲۹ ق.
۲۱. صفایی، سیدحسین، و هادی شعبانی کندسری، حقوق مدنی: وصیت، ارث، شفیعہ، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۷ ش.
۲۲. طاهری، حبیب‌الله، حقوق مدنی، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۸ ق.
۲۳. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، کتاب الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ق.
۲۴. عتکی بزاز، ابوبکر احمد بن عمرو بن عبدخالق، البحر الزخار المعروف بمسند البزاز، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۲۵. علامه حلی، ابومنصور جمال‌الدین حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، *تحریر الاحکام الشرعية على مذهب الاماميه*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ ق.
۲۶. همو، *تذکره الفقهاء*، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام، ۱۳۸۸ ق.
۲۷. همو، *مختلف الشیعة فی احکام الشریعه*، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۲۸. علی دوست، ابوالقاسم، *فقه و عقل*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱ ش.
۲۹. غروی نائینی، میرزا محمدحسین، *اجود التقریرات*، تقریر سید ابوالقاسم موسوی خویی، قم، کتابفروشی مصطفوی، بی تا.
۳۰. همو، *فوائد الاصول*، تقریر محمدعلی کاظمی خراسانی، تعلیق آغاضیاءالدین عراقی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۳۱. فاضل هندی، بهاء‌الدین محمد بن حسن اصفهانی، *کشف اللثام والابهام عن قواعد الاحکام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۳۲. فخرالمحققین حلی، ابوطالب محمد بن حسن بن یوسف، *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۷ ق.
۳۳. فنایی، ابوالقاسم، *اخلاق دین شناسی (پژوهشی در مبانی معرفتی و اخلاقی فقه)*، چاپ دوم، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۹۲ ش.
۳۴. قافی، حسین، و سعید شریعتی، *اصول فقه کاربردی (ادله و منابع فقه)*، چاپ چهاردهم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۹ ش.
۳۵. کاتوزیان، ناصر، *دوره مقدماتی حقوق مدنی*، چاپ ششم، تهران، میزان، ۱۳۸۵ ش.
۳۶. همو، *وصیت در حقوق مدنی ایران*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۲ ش.
۳۷. کاشف‌الغطاء، جعفر بن خضر، *القواعد الستة عشر*، نجف اشرف، مؤسسه کاشف‌الغطاء العامه، بی تا.
۳۸. کاشف‌الغطاء، محمدحسین بن محمدرضا، *تحریر المجله*، نجف اشرف، المكتبة المرتضویه، ۱۳۵۹ ق.
۳۹. کرکی عاملی، علی بن حسین، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، چاپ دوم، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام، لایحه التراث، ۱۴۱۴ ق.
۴۰. محقق داماد، سیدمصطفی، *مباحثی از اصول فقه*، دفتر اول، چاپ نهم، تهران، مرکز نشر اسلامی، ۱۳۷۷ ش.
۴۱. مطهری، مرتضی، *اسلام و مقتضیات زمان*، چاپ چهارم، تهران، صدرا، ۱۳۶۸ ش.
۴۲. مظفر، محمدرضا، *اصول الفقه*، چاپ پنجم، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۵ ش.
۴۳. مغنیه، محمدجواد، *الفقه على المذاهب الخمسة*، چاپ دهم، بیروت، دار التیاریت جدید - دار الجواد، ۱۴۲۱ ق.
۴۴. موسوی بجنوردی، سیدحسن بن آقابزرگ، *القواعد الفقہیہ*، قم، الهادی، ۱۴۱۹ ق.
۴۵. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، *تهذیب الاصول*، قم، دار الفکر، بی تا.